جلسه چهارم: 2/7/1391

**انقلاب نسبت:**

ما صورتی که مرحوم نائینی محور بحثشان بود عمدتاً آن را محور قرار داده بودیم یک اکرم العلمائی است یک لا تکرم العلمائی است اینها دو دلیلی است که نسبتشان تباین است یک دلیل سوم داریم که نسبتشان نسبت به یک دلیل اخص مطلق است مثل لا تکرم الفساق من العلماء که نسبت به «اکرم العلماء»اخص مطلق است گفتیم یک بحث دیگری شبیه این بحث است بحث شاهد جمع که عبارت است از این که دلیل سوم دو قطعه ای داشته باشیم که بین دو صورت تفصیل قائل شده باشد یک «اکرم العلماء»داریم یک«لا تکرم العلماء»داریم یک دلیل سوم داریم که می گوید العلماء ان کانوا عدولاً وجب اکرامهم و ان کانوا فساقا ً لا یجب اکرامهم؛ حالا این دلیل سوم در یک دلیل وارد شده باشد یا دو دلیل وارد شده باشد آنها حکم جمع را دارند.

می گویند شاهد جمع به دلیل این که هر یک از قطعات شاهد جمع نسبت به دو دلیل ما اخص مطلق است «اکرم العلماء»وقتی با لا تکرم الفساق من العلماء می سنجیم اخص مطلق است و او را تخصیص می زند؛«لا تکرم العلماء»را اگر نسبت به اکرم العدول من العلماء بسنجیم اخص مطلق است آن را تخصیص می زند. یعنی هر قطعه ای از شاهد جمع یکی از دو دلیل متباین را تخصیص می زند و وقتی تخصیص زد ما دیگر مشکلی نداریم تعارض بر طرف می شود.

در انقلاب نسبت این شکلی نیست در انقلاب نسبت ما بعد از این که یک دلیل را تخصیص زدیم تازه می گوئیم که این دلیلی که تازه تخصیص خورده می خواهد دلیل دیگری را تخصیص بزند «اکرم العلماء»هست لا تکرم الفساق من العلماء فقط وجود دارد. شاهد جمع جایی وجود دارد که فقط یک قطعه دارد. خب ما می گوئیم «اکرم العلماء»با لاتکرم الفساق من العلماء که تخصیص خورد می شود «اکرم العلماءغیر الفساق، العلماء العدول که نسبت به «اکرم العلماء»اخص مطلق است.

محل بحث؛ انقلاب نسبت است که صحیح است یا نه؟ نسبت سنجی را باید قبل از تخصیص در نظر گرفت که در نتیجه نسبت تباین است یا به لحاظ تخصیص در نظر گرفت که به اخص مطلق تبدیل می شود.

ما عرض کردیم طبق مبانی متعارف آقایان که در جمع عرفی دارند باید قائل به ا نقلاب نسبت بشویم. با توجه به این نکته که گفتیم کاشفیت عام به وسیله قرینه منفصله هم تغییر می کند و ملاک از اظهر و ظاهر کاشفیت نسبت به مراد جدی است.

این جا یک اشکالی بود که حاج آقا مطرح می کردند که هم در انقلاب نسبت بود و هم در شاهد جمع بود که هر دو بحث را با مشکل مواجه می کند چه بحث انقلاب نسبت که اختلافی است و چه بحث شاهد جمع که اتفاقی است.

آن اشکال مبتنی بر یک نکته ای بود که تخصیص اکثر نه تنها قبیح است بلکه تخصیص نصف هم قبیح است، بنابراین بحث این است که این علماء که دو قسم شده اند عدول و فساق سه حالت که بیشتر ندارد یا تعداد عدول و فساق هر دو مساوی هستند ، یا عدول بیشترند و یا فساق بیشترند؛

اگر هر دو مساوی باشد شما می خواهید با «اکرم العلماء»العدول ؛«لا تکرم العلماء»را تخصیص بزنید نصف افراد باید خارج بشود و به وسیله«لا تکرم العلماء»الفساق؛«اکرم العلماء»را می خواهید تخصیص بزنید نصف علماء خارج می شود هردو دلیل با مشکل روبرو می شوند حالا چه با شاهد جمع بخواهید این را مشی کنید چه به نحو انقلاب نسبت. هر دو، مشکلِ تخصیص به نصف و اخراج نصف افراد عام را دارد که این قبیح است.

اگر عدول بیشتر باشد «اکرم العلماء»العدول که می خواهد«لا تکرم العلماء»را تخصیص بزند این مشکل است تخصیص اکثر پیش می آید آن طرفش مشکل ندارد ولی نسبت به یک دلیل تخصیص پیش می آید.

اگر فساق بیشتر است«لا تکرم العلماء»الفساق وقتی می خواهد تخصیص بزند تخصیص اکثر پیش می آید به هر حال یا یک تخصیص اکثر پیش می آید یا دو تا تخصیص به نصف پیش می آید که هر دو مشکل است.

حاج آقا این پاسخ که «تخصیص اکثر یا تخصیص به نصف را در جایی که تخصیص اصنافی باشد تخصیص عنوان باشند نه اشخاصی، دیگر قبحی ندارد» را نمی پذیرفتند می گفتند نه، فرق ندارد تخصیص اکثر تخصیص عنوانی باشد یا افرادی باشد فرق ندارد قبیح است.

یک موردی ما می خواستیم یک انصرافی درست کنیم که می خواست یک فرد نادری را درست کند عمده این بود که اصل اشکال به نظر اشکال درستی است.

حاج آقا در مورد این اشکال می فرمودند که ما هم بحث انقلاب نسبت و هم بحث شاهد جمع را تنها در مطلقات می پذیریم نه در عام ها؛ چون این مشکل در عام است ولی این مشکل در مطلق نیست. به دلیل این که جمع بین یک مطلق و یک مقید یکی از راه حل جمعی که وجود دارد این است که ما از مقیَّد می فهمیم که متکلم در حین تکلم به مطلق در مقام بیان تمام قیود دلیل نبوده است. اصل دلیل را می خواسته بیان کند اما کمیت افراد را نمی خواسته بیان کند. اگر چنین باشد دیگر مشکل حل می شود چون اگر متکلم در مقام بیان نباشد و در واقع حکم روی بعضی افراد رفته باشد که اکثر افراد خارج باشند مشکلی نیست مثال می زدیم به ما می گویند مریض شده ایم می گویند برو دکتر! ولی در مقام بیان این نیستیم که به هر دکتری مراجعه کن ،ممکن است آن دکتری که شما باید بروی یک سری خصوصیات خاصی داشته باشد.یا مثلاً در بحث رجوع به مرجع که باید شرائط خاصی داشته باشد. این مانعی ندارد حمل مطلقی که در مقام بیان نیست بر این که حکم واقعی و مراد جدی در اندک افراد باشد، هیچ اشکالی ندارد.

توجه دارید که این راه حلی که حاج آقا ارائه می دهند در جایی است که در مقام بیان بودن مطلق به اصل ثابت شده باشد در مقام بیان بودنش قطعی نباشد یا به یک قاعده ، اصل چه به مناط اماریت باشد یعنی نمی دانم و ظاهر حال متکلم این است که در مقام بیان است یا هر طوری که باشد مهم نیست بحث این است که اصل در مقام بیان بودن ما را به این رسانده است که متکلم در مقام بیان است و الا اگر قطع داریم که متکلم در مقام بیان بوده است یا به لحاظ ویژگی های خاصی که بوده است ، یعنی علت قطع به خاطر این است که مثلاً یک نفر آمده و یک سؤالی کرده است دارد می رود باید متکلم در مقام بیان باشد. بعضی وقت ها ویژگی های مورد ، طوری است که نمی تواند متکلم در مقام بیان نباشد، د راین جا اگر متکلم در مقام بیان بودنش قطعی باشد این بحث ها پیش نمی آید. ولی بحث در جایی است که گاهی اوقات ما با اصل ، در مقام بیان بودن متکلم را احراز کردیم مقیَّد می آید این اصل را زیر پایش می گذارد ما در این صورت می توانیم این پاسخ را مطرح کنیم.

این جا ما یک اشکالی طرح کردیم که امروز یک مقدار متفاوت از دیروز بیان می کنم:اشکال این جا است که اگر فرض کنید یک اکرم العلمائی داریم به قرینه لا تکرم النحویین من العلماء ما فهمیدیم متکلم در گفتن «اکرم العلماء»در مقام بیان نبوده است ، معنایش این می شود که دیگر اطلاق برای «اکرم العلماء»منعقد نمی شود ما خیال می کردیم که مطلق بوده است به قرینه منفصل فهمیدیم که اصلا مطلق نبوده است پس بنابراین اگر ما احتمال بدهیم که در عالم علاوه بر نحوی نبودن یک قید دیگری هم شرط است مثلاً عالم باید عادل هم باشد، ما به چه بیان می خواهیم شرطیت عدالت را در عالم نفی کنیم، به اطلاق لفظی، فرض این است که اطلاق لفظی شکل نگرفته است. به اطلاق مقامی مجموع ادله بگوئیم که اگر قیدی برای وجوب اکرم علماء بود این قید را باید شارع بیان می کرد و لو منفصلاً باید بیان می کرد. پاسخ مطلب این است که لازم نیست. به خصوص این مطلب را بیان کند می تواند به عمومه بیان کند فرض کنید ما احتمال می دهیم که عالم فاسق واجب الاکرام نباشد. اگر این احتمال را می دهیم ما به اطلاق«لا تکرم العلماء»تمسک می کنیم که«لا تکرم العلماء»عالم فاسق را شامل می شود پس بنابراین ما دلیل داریم بر عدم وجوب اکرام عالم فاسق، لازم نیست «اکرم العلماء»این قیدی را که محتمل است خورده باشد این قید به وسیله دلیل خاص و مختص خودش حکمش بیان شده باشد و لو با عموماتی روشن شده باشد کفایت می کند«لا تکرم العلماء»عمومش اقتضاء می کند عالم فاسق واجب الاکرام نباشد. نتیجه این می شود که هر قیدی که شما احتمال می دهید از وجوب می افتد. شما نتیجه گیری که می خواستید بکنید تفصیل بود بگوئید عالم عادل واجب الاکرام و عالم فاسق غیر واجب الاکرام است، تفصیل بین عالم فاسق و عالم عادل بدهید. د رحالی که طبق این مبنا تعارض بین «اکرم العلماء»و«لا تکرم العلماء»بر طرف می شود چون «اکرم العلماء»تعارضش به دلیل در مقام بیان بودن و انعقاد ظهور اطلاقیش بود وقتی و لو به قرینه منفصل ظهور اطلاقی «اکرم العلماء»د رعموم از بین رفت تعارض بر طرف می شود ولی نتیجه گیری که آقایان می کنند درست نیست.

نتیجه این می شود که هر قید محتملی که در «اکرم العلماء»احتمال بدهیم شرطیتش را باید بگوئیم در وجوب اکرام معتبر است ، احتمال بدهیم که شرطش عدالت و خدمت گذار بودن باشد باید قید کنیم. بنابراین نتیجه گیری که نتیجه انقلاب نسبت است نمی شود. البته این اشکال در انقلاب نسبت هست نه در شاهد جمع. چون فرض این است که شاهد جمع ما یک اکرم العلمائی داریم و یک لا تکرم العلمائی داریم و دو تا دلیل منفصل داریم یا یک دلیل واحد دو قطعه ای فرض کنید داریم که می گویند علماء عدول واجب الاکرام هستند و علماء فساق واجب الاکرام نسیتند هر کدام از این دو دلیل منفصل آن مطلق مقابل را قید می زند یعنی می گوید آن مطلق در مقام بیان نبوده است. یک دلیل گفته «اکرم العلماء»در مقام بیان نیست و یک دلیل گفته است«لا تکرم العلماء»در مقام بیان نیست. این جا چون هر دو از در مقام بیان بودن می افتند اطلاق مقامی مجموع ادله در موردهر دو شکل می گیرد یک دلیل گفته است فی الجمله علماء وجوب اکرام دارند، یک دلیل گفته علماء عدم وجوب اکرام دارند یک دلیل سوم گفته است علماء عدول وجوب اکرام دارند و یک دلیل چهارمی گفته علماء فساق عدم وجوب اکرام دارند. اولا این دلیل چهارمی که هست مشکل ما را حل می کند از اول لازم نیست که این مثالی که گفتم اطلاق مقامی مجموع ادله یک مقدار سهو کردم در بعضی از صورت های دیگر ادله نیاز است. نه اصلاً نیازی به این بحث نیست تعارض آنها بر طرف می شود چون «اکرم العلماء»اصلاً در مقام بیان نیست.«لا تکرم العلماء»هم در مقام بیان نیست فرض این است گفته می شود فی الجمله بعضی از علماء وجوب اکرام دارند و دیگری هم می گوید فی الجمله علماء وجوب اکرام ندارند و دو تا دلیل خاص هم داریم که می گویند علماء عدول وجوب اکرام دارند و علماء فساق وجوب اکرام ندارند آن متباین ، چون هر دو انها در مقام بیان نیستند دیگر نمی شود به اطلاقش تمسک کرد!

در علماء عدول به اطلاقش تمسک می کنیم هر عالم عادل وجوب اکرام دارد و لو خادم نباشد و لو خصوصیات دیگر را نداشته باشد. ان دلیل دیگر که می گوید عالم فاسق وجوب اکرام ندارد به اطلاقش تمسک می کنیم هر قیدی از قیود داشته باشد به اطلاقش تمسک می کنیم. می گوید اکرم العالم العادل حال می خواهد خادم باشد یا نباشد صفت کمالیه دیگری داشته باشد یا نداشته باشد.

بنابراین اطلاقات لفظی این شاهد جمع، یعنی دو تا اطلاق لفظی دارند. نتیجه گیری که ما می خواهیم بکنیم با عدم انعقاد اطلاق آن دلیل متباین تعارضشان هم بر طرف می شود و این خاص ها که با همدیگر که تعارض نداشتند هر کدام حکم یک صورت را بیان می کند با همدیگر هم تعارض ندارند و هر دو هم اطلاق دارند دقیقاً همان حکمی که ما می خواهیم نتیجه گرفته می شود. پس در شاهد جمع مشکلی نیست به دلیل این که شاهد جمع دو دلیل دارد که خود این دو دلیل حکم مساله را روشن می کند و ما دیگر نمی خواهیم از اطلاقات آنها استفاده کنیم که با آن مشکلات مواجه هستیم.

ولی در بحث انقلاب نسبت این دلیل سوم تنها حکم یک صورت را بیان کرده است «اکرم العلماء»است با«لا تکرم العلماء»یک دلیل می گوید علماء فساق وجوب اکرام ندارند. ما می گوئیم درست است و به آن تمسک می کنیم و اطلاق هم دارند. ولی ما نتیجه می خواهیم بگیریم که علماء عدول وجوب اکرام دارند و هیچ قید دیگری برای وجوب اکرام وجود ندارد.قید دیگر لازم نیست ، در فساق، فاسق بودن به تنهایی برای عدم وجوب اکرام کافی است. قبول؛ تمام افراد علماء فساق هم می گوئیم وجوب اکرام ندارد. ولی این به درد ما نمی خورد ؛ مفهوم هم که ندارد فرض این است که اگر مفهوم داشت می شد شاهد جمع، علماء فساق وجوب اکرام ندارد ممکن است علاوه بر علماء فساق علمائی که خدمتگذار نیستند و علمائی که نماز شب نمی خوانند آنها هم دارای وجوب اکرام نیستند. این وجوب ها و قیودها را با چه می خواهیم نفی کنیم ما در واقع با «اکرم العلماء»می خواهیم این قیودات را نفی کنیم می گوئیم لا تکرم الفساق العلماء «اکرم العلماء»را تخصیص می زند به علماء عدول، اطلاق هم دارد این علاوه بر این که باید تعارض با«لا تکرم العلماء»بر طرف بشود به اطلاق خودش هم تمسک می کنیم می گوئیم علماء عدول ایّ من کان ،هر جور که باشند هیچ قیدی غیر از عدالت شرط نیست این را می خواهیم بگوئیم خب این نمی شود. چون وقتی در مقام بیان بودن را نفی کردیم، اطلاق «اکرم العلماء»از بین می رود. درست است عرض کردم با همین کار تعارضش با«لا تکرم العلماء»بر طرف می شود ، دیگر بین «اکرم العلماء»و«لا تکرم العلماء»تعارض نیست ولی ما نمی توانیم از «اکرم العلماءالعدول» اطلاق استفاده کنیم.

اما با اطلاق مقامی نمی شود چون که«لا تکرم العلماء»اطلاق دارد.«لا تکرم العلماء»می گوید و لو علمائی که خادم هستند آنها هم وجوب اکرام ندارند. این را عرض می کنم که لازم نیست که آن قید را به خصوصه بیان کند و لو بعموم«لا تکرم العلماء»گفته باشد این باعث می شود که اطلاق بعمومه شکل نگیرد. این اصل شبهه.

یک پاسخی برای این به ذهنم رسیده: که و لو «اکرم العلماء»به وسیله لا تکرم فساق العلماء در مقام بیان بودنش حذف می شود ولی بالاخره یک علمائی باید دارای وجوب اکرام باشند دیگر، فی الجمله از آن استفاده می شود که بعضی از علماء وجوب اکرام دارند همین که می گوید بعضی از علماء وجوب اکرام دارند«لا تکرم العلماء»را از مقام بیان می اندازد.

ببینید دو تا دلیل ذکر می کنیم یک دلیل گفته است «اکرم العلماء»یک دلیل گفته است لا یتعلق الوجوب ببعض العلماء؛بعضی از علماء وجوب اکرام ندارند؛ این دو دلیل نسبتشان عام و خاص است لازم نیست آن افراد مشخص باشند تا عام را تخصیص بزند. مثلاً از یک طرف گفته اند همه مردم باید مالیات بدهند و از یک طرف یک دلیل آمد که گفت بعضی ها بر گردنشان واجب نیست. این معنایش این است که آن دلیلی که گفته بود مردم باید مالیات بدهند در مقام بیان همۀ خصوصیات نیست یک سری قید هایی دارد که همه قید ها بیان نشده است. همه مردم لازم نیست مالیات بدهند آن هم یک سری قید هایی دارد که بیان نشده است ولی در این جهت که آن دلیل مطلق در مقام بیان همه افراد نیست ،به درد می خورد. وقتی که چنین شد اگر یک جایی گفت مردم باید مالیات بدهند و یک جایی گفت بعضی از مردم لازم نیست مالیات بدهند. این جا دیگر اطلاق لفظی آن از بین می رود باید به دلیلی که مبین آن بعض است تمسک کرد.

نتیجه بحث این می شود که ما دو تا مطلق داریم و که معلوم می شود هیچکدامشان در مقام بیان نیستند.

جلسه قبل سیری که دنبال می کردم می خواستم بگویم که مفهومی که از اطلاق مقامی حاصل می شد آیا این جنبه مخصصیت داشته باشه یا نه؟ بعد که فکر کردم که از یک راه دیگری مسیر را طی کنیم دیگر اصلاً به آن پیچ و خم ها نمی خوریم اصلاً به آن کار نداریم. به آن معنا این جا اصلاً انقلاب نسبت نیست. نتیجه انقلاب نسبت را به یک معنای دیگر داریم دنبال می کنیم ا صلا ًانقلاب نسبت نیست. ما یک «اکرم العلماء»داریم و یک«لا تکرم العلماء»داریم که تعارضشان را به وسیله در مقام بیان نبودن، انداختیم بحث این بود که آیا همه علماء عدول وجوب اکرام دارند یا یک شرط زائدی هم شرط است مثلاً خدمت گذار بودنش هم شرط است. که این را هم با اطلاق مقامی بودن مجموع ادله نفی می کنیم.

بحث جلسه گذشته این بودکه آیا اطلاق مقامی یک ظهور خاصی می دهد که در نسبت سنجی ها مؤثر باشد و خودش طرف مقابل بشود آن سبک را دنبال می کردیم.

سبکی که امروز دنبال می کردم متفاوت شد با بحثی که دیروز عنوان کرده بودم.

به نظر می رسد همان نتیجه گیری ها را می شود روی مبنای آقایان کرد . هذا کل البحث رو مبنای متعارف آقایان در فهم بحث جمع عرفی.